فقه و اصول، سال پنجاهم، شماره ۱، شمارهٔ پیاپی ۱۱۲
بهار ۱۳۹۷، ۱۲۸-۱۰۷

ارث‌بری زوجه از اموال غیر منقول*
با تأکید بر مبانی اصولیان در عام و خاص منفصل

دکتر سید مهدی نریمانی زمان آبادی
عضو هیئت علمی دانشگاه مفید قم
Email: narimani@mofidu.ac.ir
دکتر عباسعلی سلطانی[1]
دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد
Email: soltani@um.ac.ir
دکتر محمد حسن حائری
استاد دانشگاه فردوسی مشهد
Email: haeri-m@um.ac.ir

چکیده
پس از بررسی دیدگاه‌های اصولیان در بحث عام و خاص منفصل، برای دست‌یابی به نحوة مواجهة عرف با این مسئله، روایات افتایی و تعلیمی از یکدیگر جدا شده و در یک مطالعه فقهی موردی در یکی از مسائل چالش برانگیز فقهی مشخص می‌شود که در ادله «ارث‌بری زن از عقار» آن بخش از مبحث عام و خاص منفصل کارایی دارد که عام، مقدم و خاص، مؤخر و هر دو تعلیمی و متنافی باشند، دلیل‌ها نسبت به یکدیگر لسان تفسیری نداشته باشند و خاص پس از عمل به عام، صادر شده باشد. از آنجا که در این مورد، عرف رابطه تعارض میان عام و خاص منفصل تعلیمی برقرار می‌کند ناگزیریم به قواعد باب تعادل و تراجیح رجوع کنیم. در ادامه مقاله ضمن بررسی رویکردهای اصولی، به میزان پای‌بندی اصولیان به مبانی خود در دانش فقه اشاره می‌گردد.

کلیدواژه‌ها: عام وخاص منفصل، تعارض قواعد، ارث زن از عقار.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۷/۲۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۱۱/۱٤.
۱ . نویسنده مسئول

DOI: 10.22067/jfu.v50i1.14545

مقدمه

همه احکام شرعی، به صورت یکجا نازل نشده است، بلکه در طی سالیان متمادی این مباحث از زبان پیامبر (ص) و خاندان ایشان، به مردم ابلاغ شده است. با توجه به این فاصلهٔ طولانی که بیش از ۲۵۰ سال به طول انجامیده است، احادیث با مفاد مختلف از امامان متفاوت نقل شده است. از آنجا که یکی از مهم‌ترین منابع استخراج منابع در فقه شیعه برای استنباط احکام شرعی، احادیث معصومان (ع)، اعم از قول و فعل و تقریر ایشان، می‌باشد؛ لازم است این منبع از ابعاد مختلف به طور کامل بررسی و تبیین گردد تا در مسیر استنباط از آن‌ها به بیراهه و خطا نرویم.

احادیث معصومان (ع) چندین دسته‌اند، برخی عام و برخی خاص هستند، برخی مخصص و برخی مخصص هستند؛ گاهی این تخصیص در یک قول مطرح می‌شود و گاه مخصص و مخصص با فاصلهٔ چند صدساله، بیان می‌گردد. در این نوشتار به بررسی این مسئله می‌پردازیم که عرف چه رابطه‌ای میان مخصص منفصل با عام برقرار می‌کند. در واقع در محاورات عرفی اگر با چنین پدیده‌ای مواجه شود، چه عکس العملی از خود نشان می‌دهد؛ توقف می‌کند و منتظر خطاب تفصیلی دیگری می‌ماند؛ خطاب مقدم را منسوخ و خطاب متأخر را ناسخ می‌داند؛ خاص را بر عام در همه شرایط، مقدم می‌دارد یا رفتار دیگری دارد؟ در ادامه یکی از مباحث کاربردی اصول فقه با تأثیر آن بر یکی از مسائل چالش برانگیز فقهی بررسی شده است.

واژگان کلیدی

در این مبحث، واژگان کلیدی مورد نیاز در مقاله اشاره شده است تا ضمن تعیین مراد نویسنده از کاربرد این اصطلاحات در بخش‌های مختلف مقاله، برخی نکات مهم در مورد این اصطلاحات مشخص گردد.

۱. عام

واژه «عام» در لغت، به معنای فراگیر بودن، شامل شدن، همگانی، همگان، تمام مردم (جوهری، ۳/ ۱۹۹۱؛ زبیدی، ۱۷/ ۵۰۴) و «عموم»، به معنای شمول و فراگیری است. اما با وجود بداهت این واژه در لغت، علما برای تعیین معنای اصطلاحی این واژه چندین تعریف مطرح کرده‌اند،[۱] در یکی از این تعاریف، عام لفظی مانند «کل» در مثال «اکرم کل عالم» است که همه مصادیق مدخول خود را که صلاحیت انطباق

---

۱. برای اطلاع از تعاریف دیگر و اشکالات مطرح در مورد هر کدام، ر.ک: عبدالحسین لاری، تقریرات فی اصول الفقه، ۲/ ۱۷۳؛ محمد سعید حکیم، المحکم فی أصول الفقه، ۲/ ۱۰؛ لطف الله صافی گلپایگانی، بیان الأصول، ۱/ ۴۱۰؛ ناصر مکارم شیرازی، انوار الاصول، ۲/ ۷۳.

بر آن‌ها را دارد دربرمی‌گیرد (خمینی، تهذیب الاصول، ۲/ ۱۵۸؛ همو، جواهر الأصول، ۴/ ۳۲۳).

۲. خاص

واژه «خاص» در لغت به معنای «اصیل، پاک نژاد، خالص، پاک، پاکیزه، بی‌آمیزش، زن فاحشه، ویژه، برگزیده، منفرد، ممتاز، برگزیده قوم و افراد برگزیده» (جوهری،۳/ ۱۹۹۱؛ زبیدی،۱۷/ ۵۰۴) استعمال شده است. این در حالی است که بسیاری از اصولیان به معنای اصطلاحی آن اشاره نمی‌کنند (علی موسوی قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ۴/ ۷۰۱) اما برخی دیگر که به تعریف اصطلاحی این واژه اشاره کرده‌اند، تعاریف متعددی در این زمینه بیان داشته‌اند[۱] که یکی از آن‌ها عبارت است از: «خاص، چیزی است که نمی‌تواند شامل همه افراد عام شود و از شمول همه افراد قاصر است.» (لطف الله صافی، بیان الأصول، ۱/ ۴۰۹).

در مورد عام و خاص توجه به این نکته مفید است که رابطه میان عام و خاص، رابطه نسبی و اضافی است؛ یعنی ممکن است لفظی در مقایسه با لفظ دیگر، عام و نسبت به لفظی دیگر، خاص باشد.

۳. تخصیص

تخصیص در لغت به معنی «خاص کردن، ضد تعمیم، تفضیل دادن آن، ویژه گردانیدن، خاص کردن» (جوهری،۳/ ۱۰۳۷؛ زبیدی،۹/ ۲۶۹) استعمال شده است. این واژه در میان علما دارای معنای خاصی است که در علوم مختلف، معانی گوناگونی برایش مطرح شده است.

در میان اصولیان این واژه به معنی این است که برخی افراد مشمول محدودهٔ حکم عام، از محدودهٔ حکم آن خارج شوند (علامه حلی، نهایة الوصول، ۲/ ۲۰۹؛ طوسی، العدة، ۱/ ۳۵۴)، در واقع در تخصیص، برخی مصادیق یک حکم عام، اگرچه موضوعاً جزء آن حکم عام است، اما به استناد دلیلی دیگر یا بخشی از همو دلیل عام، از شمول آن حکم خارج می‌شود (سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ۴/ ۴۲۴)؛ لذا می‌توان گفت: حقیقت تخصیص، خارج کردن بعض افراد از شمول عام است؛ به‌گونه‌ای که اگر دلیل خاص یا مخصص نبود، آن بعض نیز مشمول حکم عام بود.

در بحث تخصیص، مباحث متعددی ذکر می‌گردد که برخی از مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است:

انواع مخصص از لحاظ اتصال و انفصال: اخراج خاص از تحت حکم عام، به دو صورت امکان دارد:

تخصیص با مخصص متصل: در این صورت مخصص همراه و هم‌زمان با عام بیان می‌شود؛

---

۱. برای اطلاع از تعاریف دیگر و اشکالات مطرح در مورد هر کدام، ر.ک: علی موسوی قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ۴/ ۷۰۱؛ عبدالحسین لاری، تقریرات فی اصول الفقه، ۲/ ۱۷۵؛ علی موسوی قزوینی، تعلیقة علی معالم الأصول، ۴/ ۷۰۳.

همانند: «فمن شهد منكم الشهر فليصمه و من كان مريضا أو على سفرٍ فعدة من أيامٍ أخر»[۱]

تخصیص با مخصص منفصل: مخصص مقترن بـه کـلام عـام نباشـد؛ هماننـد اینکـه خداونـد در سوره‌ای مکی، می‌فرماید: «أقيموا الصلاة»[۲] اما مخصص آن را در سوره‌ای مدنی بدین گونـه بیـان می‌کنـد: «لا تقربوا الصلاة وأنتم سكارى».[۳]

با توجه به تقسیم تخصیص به لحاظ اتصال و انفصال مخصص، نکـاتی در مـورد اقسـام تخصـیص و مخصص‌ها بیان شده است، که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

تفاوت دو مخصص: یکی از مهم‌ترین تفاوت‌ها میان دو نوع مخصص آن است که به نظـر برخـی در مخصص متصل، از همان لحظهٔ صدور، لفظ عام در عمومیت ظهـور نمی‌یابـد بلکـه ظهـورش در خـاص است، حال آنکه در مخصص منفصل چنین نیست، لفظ عام در عموم منعقد شده اسـت، و پـس از انعقـاد ظهور، مخصص آن را تخصیص می‌زند و در واقع جلوی اجرای اصالة الحقيقة و اصـالة المـراد را می‌گیـرد (غلامعلی محمدی بامیانی، دروس في الكفاية، ۳/ ۲۸۲؛ محمدجعفر جزایری، ۳/ ۴۷۸).

ضابطهٔ اتصال و انفصال: یکی از مباحث مهم در تخصیص، تعیین ملاک اتصـال و انفصـال اسـت. اصولیان در این مورد خیلی بحث نکرده‌اند؛ اما برخی از ایشان در مقام بیان ضابطه و قاعده‌ای برای اتصـال و انفصال کلام شارع برآمده‌اند؛ برخی از این ملاک‌ها عبارت‌اند از:

۱. ملاک اتصال و انفصال در مخصص، استقلال و عدم استقلال آن از جمله عـام اسـت؛ نـه اتصـال و انفصال حسی. (همو)

نقد: عرف استقلال و عدم اسـتقلال از جملـهٔ عـام را مـلاک اتصـال و انفصـال نمی‌دانـد، یعنـی اگـر متکلمی، روز شنبه سخنی به زبان آورد، سپس در روز چهارشنبه، سـخنی را بـه زبـان آورد کـه معنـایش از سخن روز شنبه‌اش مستقل نیست، عرف این کلام را منفصل می‌داند نه متصل.

۲. در مورد خطابات شارع، اصلاً منفصل نداریم، چون باید همه روایات را از یـک شـخص، در یـک مجلس بدانیم نه اینکه از چندین نفر و طی چندین سال. (پرسـش و پاسـخ شـفاهی بـا آیت‌اللـه رضـازاده، مدرسهٔ آیت الله خویی (ره)، پس از اتمام درس خارج اصول و فقه)

نقد: این ادعا اگرچه برای بسیاری از مشکلات عام و خاص منفصل در روایات، راهگشاست، اما عرف با این ادعا مساعدت نمی‌کند و اثبات آن نیازمند دلیل قطعی است که چنین دلیلی وجود ندارد.

---

۱. «پس آن کس از شما که در ماه رمضان در حضر باشد، روزه بدارد! و آن کس که بیمار یا در سفر است، روزهای دیگری را بـه جـای آن، روزه بگیرد!». بقره (۲): ۱۸۵

۲. «نماز برپادارید» انعام (۶): ۷۲.

۳. «در حال مستی نزدیک نماز نشوید.» نساء (۴): ۴۳.

۳. اگر مخصص عام در خود کلامی که توسط گوینده القا می‌شود، آورده شود، آن را مخصص متصل می‌نامند، و در غیر این صورت، مخصص منفصل نامیده می‌شود (مظفر،۱/ ۱۴۲؛ محمد حسینی، ۲۶۳ و ۱۴۳؛ سبحانی، الوسیط فی اصول الفقه، ۱/ ۱۹۵).

این دیدگاه مطابق فهم عرف است و از آنجا که شارع مقدس، مطابق فهم عرف سخن می‌گفته است، نیازی به نقض و ابرام در مورد نظرات ارائه شدهٔ فوق و بررسی ادله آن، نیست بلکه باید ملاک اتصال و انفصال را همان‌گونه که در عرف مطرح است، در تشریع نیز تسری داد و جاری دانست یعنی اگر در یک مجلس عامی صادر شده است و خاص هم در ادامه صادر شده است، متصل به شمار می‌آید اما در جایی که عام در مجلسی با حضور زراره صادر شده است و خاص در مجلس دیگری با حضور محمد بن مسلم صادر شده است، قطعاً منفصل است و کسانی که خلاف این می‌خواهند ادعا کنند، باید دلیل قطعی بیاورند.

البته این مسئله در قرآن متفاوت است؛ بلی در مورد قرآن با توجه به سیره معصومان در پاسخ دادن به کسانی که شبهاتی در مورد تناقض‌گویی قرآن مطرح می‌کرده‌اند، از طریق حمل عام بر خاص یا بیانِ نکاتی در ذیلِ آیات قرآنی، آن اشکال را پاسخ می‌داده‌اند، در واقع به گونه‌ای عمل می‌کردند که همه قرآن در مجلس واحد صادر شده است و توجهی به مکی یا مدنی بودن آیات یا سوره‌ها نمی‌کردند. چنانکه بحث نزولِ دفعی، می‌تواند مؤیدی برای این ادعا باشد که کل قرآن در مجلس واحد صادر و نازل شده است لذا این مورد با احادیث بسیار متفاوت خواهد بود (برای مطالعه بیشتر، ر.ک: محمد باقر صدر، قاعدهٔ لا ضرر و لا ضرار، ۳۵۱).

٤. نسخ

نسخ، در لغت به معنای «زایل کردن، ازاله، محو کردن چیزی، دور کردن، نیست گردانیدن، ناچیز و هیچ‌کاره کردن چیزی را و چیز دیگر به جایش قائم کردن، منسوخ کردن، باطل کردن، رد کردن چیزی را به چیزی که بهتر از آن باشد، برانداختن، فرمان بگردانیدن، از خانه به خانه بردن زنبور آنچه در آن باشد، آنچه در کندوی زنبور عسل است به کندوی دیگر بردن، نسخت گرفتن، نوشتن، نقل کردن و نوشتن از روی نوشته‌ای حرف به حرف» است (جوهری،۱/ ۴۳۳). برای معنای اصطلاحی این واژه، علمای اصولی، تعریف‌های متفاوتی ارائه نموده‌اند: «برداشتن حکم شرعی، به وسیلهٔ حکم شرعی جدید، به‌گونه‌ای که اگر این حکم شرعی جدید نبود، حکم قبلی ثابت می‌ماند.» (شیخ بهائی،۱۵۴).

عام و خاص منفصل در اصول

در این بخش از نوشتار به بحث اصولیِ مربوط به «عام و خاص منفصل» اشاره می‌شود. مشهور

اصولیان دو راه حل برای جمع میانِ روایات نقل شده از ائمه (ع) برایشان متصور بوده است؛ اول، تصرف در یک یا هر دو دلیل، به گونه‌ای که این تصرف، تنافی میانِ آن دو دلیل را مرتفع سازد؛ دوم، اخذ به بخشی از مفاد یک یا هر دو دلیل در جایی که راه اول پاسخ‌گو نبود و امکانِ آن وجود نداشت، مانند جایی که هر دو نص باشند یا جمع میانِ مفاد قول دو شاهد (حائری یزدی، ۲/ ۲۷۰).

اگرچه برخی اصولیان ادعای اجماع بر تقدیم خاص بر عام کرده‌اند (علم‌الهدی، الذریعة إلی أصول الشریعة، ۱/ ۲۷۷)، اما بقیة اصولیان این ادعا را نمی‌پذیرند و به همین دلیل است که در کتب اصولی بخشی از مطالب را به تبیین این موضوع اختصاص داده‌اند. مشهور اصولیان بعد از آخوند خراسانی، عام و خاص منفصل را به شکل ذیل تقسیم‌بندی کرده‌اند، یا عام مقدم و خاص مؤخر است؛ یا خاص مقدم و عام مؤخر است؛ یا مجهولی التاریخ هستند. که در این نوشتار به خاطر آنکه ادله «ارث‌بری زن از عقار» به صورت «عام مقدم و خاص مؤخر» به دست ما رسیده است، تنها به اقوال اصولیان در این بخش اشاره می‌شود.

با توجه به مباحث مطرح شده اصولیان درباره رابطه عام و خاص منفصل، چند نظریه مطرح کرده‌اند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود. لازم به یاد است برای برای مشخص شدنِ ثمره اقوال، ذیلِ هر قول، این فرضِ فقهی نیز بررسی شده است که اگر از امام (ع) در مورد ارث‌بری زن از زمین، پرسیدیم و ایشان فرمود: «زن کل ما ترک را ارث می‌برد» مدتی بعد بفرماید: «زن از زمین ارث نمی‌برد»؛ در اینجا وظیفه مردم چیست؟

نظریه اول: با تقریرهای مختلفی که ارائه کرده‌اند به دنبالِ این بوده‌اند که ثابت کنند، هیچ تعارضی میان مخصص منفصل و عام مطلقهٔ وجود ندارد، بلکه خاص مقدم می‌شود یا عام را بر خاص حمل می‌کنیم.

اصولیان برای تقریرِ دلیل تقدم خاص بر عام، دو شیوه به کار برده‌اند که عبارت است از:

الف) دلیل خاص دلالتش نسبت به افراد مندرج در ذیلش اقوی از دلالت عام و لذا خاص مقدم بر عام است (آخوند خراسانی۱/ ۲۲۱).

ب) دلیل خاص نزد عقلاء و عرف قرینه و بیان برای دلیل عام است و مسلم است که بیان بر ذوالبیان و قرینه بر ذی القرینه مقدم خواهد بود خواه که دلالت خاص قوی‌تر از عام باشد؛ مثل موردی که هر دو منطوق باشند و خواه که دلالت خاص قوی‌تر نباشد؛ مثل موردی که عام منطوق و خاص مفهوم باشد که در این صورت هم خاص به لحاظ قرینه بودن مقدم بر عام است (نائینی، اجود التقریرات، ۴۹۷).

مطابق این نظریه در اینجا باید عام را بر خاص حمل کرد، زیرا عام ظاهر است و خاص اظهر به شمار می‌رود. پس در واقع مولی فرموده است: «زن از کل ماترک، به جز زمین، ارث می‌برد».

نقد اظهریت خاص: با توجه به اینکه دلالت الفاظ بر معانیِ آن، بالضـروره مسـاوی اسـت، اظهریـت خاص از عام یا اظهریت دلیلی نسبت به دلیل دیگر، معنا ندارد؛ و اساساً این ادعـای مشـهور کـه «خـاص نسبت به عام اظهر» است، دلیلی ندارد (سیدمصطفی خمینی، تحریرات فی الأصـول، ۵/ ۳۶۱) بلکـه ایـن سخن اشتباه است که دلالت خاص و مقید را نسبت به عام و مطلق، اظهر می‌دانند؛ زیرا واژه «عالم» در هر دو جمله «أکرم کلِ عالم»، و «لا تکرم العالم الفاسق» در معنای خودش استعمال شده است، پس خـاص بودن، مسلتزم اظهریت نسبت به عام نیست، همان‌گونه که مقید بـودن، موجـب اظهریـت نسـبت بـه عـام نیست. منشأ این اشتباه آن است که کثرت افراد عام نسبت به افراد خاص، به ذهنِ علما چنـین متبـادر کـرده است که خاص نسبت به عام اظهر است (امام خمینی، تنقیح الأصول، ۳/ ۲۳۲).

نظریه دوم: اگرچه در عرف رابطه مخصص منفصل و عام تعارض است، لیکن در عرف قانونگـذاری، چنین تعارضی برقرار نیست، در واقع رابطه عام و خاص منفصل، مانند رابطه مـاده قـانونی بـا تبصـره‌هایش است (امام خمینـی، تنقـیح الأصـول، ۳/ ۲۳۲؛ همـو، التعـادل و التـرجیح، ۳۳؛ سیدمصـطفی خمینـی، تحریرات فی الأصول، ۵/ ۳۶۳)[1]

مطابق این نظریه همانند قولِ نخست باید گفت «زن از کل ماترک، به جز زمین، ارث می‌برد».

نقد اول به محیط تقنین: اکثر مردم چنین دیدی نسبت به مسائل شرعی نداشـته‌اند و اساسـاً در محـیط جزیرة العرب که حکومت و قانون‌گذاری به این معنای مصطلح امروزی وجود نداشته که مردم، بـا تجربـه نمودن آن وضعیت، بخواهند مسائل شرعی را نیز با آن مقایسه کنند. در ضـمن چنانکـه پـس از ایـن اشـاره خواهد شد، اکثر روایاتی که برای مردم صادر می‌شده است، روایات افتائی است و شـخصِ پرسـش‌گر، بـه محضِ شنیدنِ حدیث از امام معصوم (ع) به آن‌ها عمل می‌کرده است؛ لذا تصور چنین دیـدگاهی در میـان مردم عادی آن زمان بعید است؛ بله این دیدگاه در میـانِ خـواص اصـحاب شـاید وجـود داشـته اسـت کـه مخاطب احادیث تعلیمی بوده‌اند.

پاسخ به نقد: در قرآن کریم، با وجود آیات متعددی که عموم و خصوص یا مطلق و مقید هستند، کسی از این جهت، قائل به وجود اختلاف، در آن نشده است و خداوند متعال نیز فرموده «أفلا یتدبرون القـرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً»[2]. (امام خمینی، التعادل و الترجیح، ۳۴)

رد پاسخ فوق: بخشی از شبهاتی که نسبت به قرآن وارد شده است، همین موارد عام و خـاص منفصـل است؛ لذا باید گفت، در آنجا نیز عرف، تعارض می‌دیده است، لذا این اشکال‌ها نسبت به قرآن مطرح شده

---

۱. برای اطلاع از برخی موارد ر.ک: سیدمصطفی خمینی، الخیارات، ۲/ ۳۲؛ همو، مسـتند تحریـر الوسـیلة، ۱/ ۸۳ و ۳۹۰؛ محمـد فاضـل، القواعد الفقهیة، ۷۹.

۲. «آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند.» (نساء: ۸۲)

است؛ اما ائمه (ع) در مورد قرآن، به صورت محیط تقنین برخورد می‌کرده‌اند اما در مورد احادیث افتائیشان چنین نکته‌ای صادر نشده، لذا باید به این نکته دقت کرد.

نقد دوم به محیط تقنین: اگرچه در مقام تقنین این ویژگی وجود دارد، لیکن دلیل لفظی بر اجرای آن در مقام تشریع نداریم در واقع دید عرف با تشریع الهی، همانند تقنین بشری نیست و اگر شارع می‌خواست در مقام تشریع هم‌چون قوانین بشری هر لحظه احتمال صدور تبصره، نسخ و ... وجود داشته باشد، باید دلیلی اقامه می‌کرد اما در این زمینه تنها، سیره متشرعه به عنوان دلیل مطرح است. و آن هم چون دلیل لبی است و لسان ندارد، در مقام شک باید نسبت به قدر متیقن آن پایبند شد. که همان مواردی است که خاص یا عام، لسان دارد. چنانکه تبصره در قوانین همیشه ناظر به قانون کلی است، در واقع تبصره، حاکم بر قانون کلی است، و شارح آن است. این نوع از تخصیص، بی گمان با عام تعارض ندارد، لیکن در جایی که مخصص، ناظر به حکم عام نباشد، دیگر جایی برای بیان وجه جمع باقی نمی‌ماند، و عرف آن دو را متعارض می‌داند. برای مثال «اکرم العلماء» به عنوان عام، صادر شده است، در جایی دیگر «لا تکرم النحویین» نیز رسیده است، در چنین جایی که دلیل خاص، هیچ نظارتی به دلیل عام ندارد، بی گمان رابطه تعارض برقرار است، و هیچ وجه جمع عرفی در میان آن‌ها امکان ندارد. حال که رابطه این دو متعارضین است، برای حل آن باید چاره جویی کرد.

نظریه سوم: اگر خاص نسبت به عام، لسان[۳] نداشته باشد، میان عام و خاص منفصل، رابطه تعارض برقرار است؛ اما در صورتی که خاص نسبت به عام، لسان داشته باشد، خاص مقدم است (عبدالکریم حائری، درر الفوائد، ۲/ ۲۶۸؛ طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، محشی ۵ مرجع، حاشیة یوسف صانعی، ۲/ ۱۰۹).

مطابق این نظریه اگر خاص نسبت به عام، لسان نداشته باشد، باید به قواعد تعارض مراجعه کرد که بنابر مبانی مختلف، دارای مسیرهای متفاوتی است. اما در صورتی که خاص نسبت به عام، لسان داشته باشد، مثلاً حکومت یا ورود داشته باشد، باید خاص مقدم داشته شود.

در تأیید پیروان این نظریه به جز استناد به عرف که در بخش‌های بعد ذکر می‌شود، ادله‌ای از روایات می‌توان ارائه کرد.

با توجه به آنکه شارع مطابق عرف زمانه‌اش سخن گفته است، باید اصل را بر این بگذاریم که میان مخصص منفصل و عام تعارض است، مگر به خاطر قرینه‌ای خلاف آن ثابت گردد. برای اثبات تعارض شواهد بسیاری هست، از جمله اطلاق «معارض» یا «مخالف» به روایات مخالف قرآن؛ همانند:

۳. مراد از «لسان» همان حکومت و ورود است که در مباحث فصل یکم، به آن‌ها اشاره شد.

امام صادق (ع): «هرچیزی حکمش، با حکم قرآن و سنت موافق باشد، و با اهل سنت مخالف باشد، باید مطابق آن عمل کرد، لیکن هر حکم مخالف قرآن و سنت، و موافق با اهـل سـنت، بایـد کنـار گذاشـته شود.» (حر عاملی،۲۷/ ۱۰۶، ح ۱).

امام صادق (ع): «وقتی دو حدیث متخالف به شما رسید، با مفاد کتاب خدا بسنجید، بـه موافـق قـرآن پایبند شوید و روایت مخالف بـا قـرآن را نپذیریـد، اگـر مفـاد هـیچ کـدام را در قـرآن نیافتیـد، آن دو را بـر روایت‌های اهل سنت عرضه کنید، هر کدام را که با آن‌ها موافق بـود کنـار بگذاریـد و بـه روایـت مخـالف ایشان، عمل کنید.» (همو، ۲۷/ ۱۱۸، ح ۲۹)

در اینجا حضرت، حجیت دو روایت رسیده را مفروغ عنه دانسته اسـت، یعنـی هـر دو روایـت حجـت است، و به همین خاطر با یکدیگر تعارض کرده‌اند. حال اگر فـرض کنـیم، نخسـتین روایـت از دو روایـت متعارض، به ما نرسیده بود، روایت دوم نسبت به کتاب خدا چه نسبتی دارد؟

یا موافق کتاب است، که حکمش روشن است، و یا مخالف کتاب خداست، این هم بر دو گونه اسـت، گاهی مخالفت به صورت تباین است، که در این صورت آن را «زخرف الحدیث» (همو، ۲۷/ ۱۱۰، ح ۱۲) نامیده‌اند، لیکن اگر مخالفت به تباین نباشد، پس باید مخالفت به عمومیت و خصوصیت باشد، که همـان «مخصص منفصل» است، و حضرت این دسـته روایت‌هـا را بـا عنـوان «مخـالف» معرفـی کـرده اسـت. خلاصه؛ اهل بیت (ع) نیز مانند عرف، رابطه «مخصص منفصل» با «عام» را تخالف معرفی کرده‌اند.

نظریه چهارم: هیچ تعارضی میان مخصص منفصل و عام وجود ندارد، بلکه عام ظاهر و خاص اظهـر است، البته چند شرط در تحقق این مسئله وجود دارد، مانند اینکه تقـدیم خـاص، باعـث تخصـیص اکثـر نشود، اگر چنین موردی پیش بیاید، رابطه متعارضین حاصل می‌شود (محمدحسین نائینی، و ضـیاء الـدین عراقی، الرسائل الفقهیة، ۲۳۲؛ محمدرضا گلپایگانی،۱/ ۴۵۹).

مطابق این نظریه اگر عقار نسبت به اموالِ دیگرِ مردم، به اندازه‌ای باشد که تخصـیص اکثـر لازم نیایـد، عام را بر خاص حمل می‌کنند، اما در صورتی که اکثر ماترک مردم، زمین باشند، باید به قواعد باب تعـارض مراجعه کرد.

نظریه پنجم: اگر خاص، بعد از عام صادر شده باشد، هیچ تعارضـی میـان مخصـص منفصـل و عـام وجود ندارد، بلکه عام ظاهر و خاص اظهر است. اما در صورتی که خاص زودتر صادر شده باشد، عـام بـر خاص حمل نمی‌شود بلکه رابطه ناسخ و منسوخ اجـرا می‌شـود (مـولی علـی روزدری، تقریـرات آیـة اللـه المجدد الشیرازی، ۱/ ۲۶ - ۳۰).

مطابق این نظریه اگر خاص پیش از عام، صادر شود، رابطه ناسخ و منسوخ برقرار است و بایـد مطـابق

مفاد عام عمل کرد، اما اگر عام قبل از خاص صادر گردد، همانند قول نخست، عام را بر خاص حمل می‌کنند.

در نقد این دیدگاه‌ها، همین نکته کافی است که سخن ایشان، اگرچه در برخی موارد و مصادیق، با سیره و عرف موافق است اما در برخی موارد، چنانکه در ادامه اشاره می‌شود، با عرف مخالف است و نمی‌شود مکالمات شارع را بر خلاف عرف، حمل کرد؛ به‌ویژه که شارع تصریحی نکرده است که مخالف متفاهم عرفی سخن گفته است.

قول مختار

در این بخش از نوشتار به قول مختار اشاره می‌شود اما پیش از ورورد به بحث، لازم است چند مقدمه ذکر شود، تا در تعیین قول مختار، از این مقدمات بهره گیریم:

مقدمهٔ اول: انواع حدیث

برای دقت بیشتر در اتخاذ مبنی، در اینجا باید به آموزه‌های دینی نگاهی نو کرد و بر اساس واقعیت‌های تاریخی، در عصرِ صدور روایات حضور پیدا کرد تا حکم روایات عام و خاص منفصل، بهتر روشن گردد. احادیث فقهیِ غیر تقیه‌ای صادر شده از معصومان (ع) در یک تقسیم بندی کلی، از لحاظ مخاطبانِ مستقیم قرآن و ائمه (ع)، بر دو گونه است؛ احادیث تعلیمی، احادیث افتایی.[٤]

منظور نویسنده از این دو اصطلاح به شرح ذیل است:

احادیث افتائی، مخاطبان این احادیث مردم عادی بوده‌اند که به محضِ شنیدن پاسخ، مطابق مفاد آن عمل می‌کردند و به دنبالِ مخصص، ناسخ یا مبیّن آن نمی‌رفتند. چنانکه امروزه نیز مردم عادی همین‌گونه عمل می‌کنند؛ یعنی پس از شنیدن حکم از مرجع تقلید یا مبلغی که به آن اعتماد دارند، مطابق آن عمل می‌کنند و به دنبالِ تبصره، خاص، مبین یا ناسخ آن نمی‌گردند. در ضمن امام معصوم (ع) با توجه به شرایط وی پاسخ را مطرح می‌کند. (حرعاملی،۴/ ۸۴، ح ۱؛ ۱۰/ ۹۷، ح ۳؛ ۱۳/ ۱۲۳-۱۲۴، ح ۱ و ۵) و حتی برخی موارد اختصاصی است و بر خلاف اصول و قواعد فقهی مذهب شیعه صادر شده است (همو،۲۹/ ۳۹۲، ح ۱).

احادیث تعلیمی، به آن دسته احادیث اطلاق می‌شود که ائمه (ع) برای اصحاب فقیهشان بیان می‌کرده‌اند، در واقع ائمه (ع) در این دسته از احادیث، بیشتر به دنبالِ ضرب القاعده یا بیان قواعد کلی بوده‌اند؛ (همو، ۱۸/ ۳۲، ح ۵؛ ۶/ ۳۶۳؛ ۲۷/ ۱۰۹) از این رو ممکن است نکات ریز و استثنائاتی در این

---

٤. لازم به یادآوری است، همین تقسیم در مورد آیات قرآنی نیز مطرح است.

زمینه وجود داشته که حضرت، ضرورتی نمی‌دیده است که به آن‌ها اشاره کنـد؛ حتـی مخاطـب نیـز چـون خودش فقیه بوده است، به این نکته متفطن است که در مقام عمل، باید به دنبال مخصصات، نواسخ یا مبیِن این حدیث برآیند (سیستانی، ۱۰؛ مروارید،۳).

این تقسیم، برای کسانی که با روایات سـر و کـار داشـته‌اند، بالوجـدان قابـل لمـس اسـت و مصـادیق متعددی از این دو دسته روایت، مشاهده کرده‌اند که آدرس برخی از آن‌ها در فوق ذکر گردید.

با توجه به این تقسیم‌بندی، باید چند نکته توجه شود:

نکتهٔ اول: تفاوت روایات افتائی و تعلیمی

تقسیم‌بندی روایات به این دو دسته، نشان از تفاوت‌های آن‌ها دارد، که در ذیل به برخی تفاوت‌ها اشاره می‌شود: (مروارید،۷)

۱) عبارت‌ها در احادیث افتائی، در اکثر موارد، مطابق اصطلاح پرسش‌گر است؛ زیرا این فتوا برای رفـع حاجت پرسش‌گر صادر شده است، لذا تعابیری که در آن به کار برده می‌شود، اصطلاحی نیسـت بلکـه بـه معنای محاوره‌ای آن است. اما در احادیث تعلیمی، ائمه (ع) مطابق اصطلاح روایی و فقهی رایـج صـحبت می‌کنند.

۲) در مقام افتاء به ذهنیت پرسش‌گر توجه ویژه‌ای می‌شود، برای مثال کسی که به واسطهٔ جـوی کـه در اجتماع وجود داشته است، گمان می‌کند انجام کاری حرام است؛ وقتی از حضرت در مورد آن مسئله سؤال می‌کند، حضرت برای اینکه ذهنیت او را برطرف کند، با لفظ امر، به او دستور می‌دهد؛ اما ایـن بـه معنـای وجوب یا حتی استحباب این فعل نیست، بلکه به معنای اباحه است. این برطرف کردن ذهنیت مخاطب در احادیث تعلیمی اصلاً وجود ندارد یا اگر هم باشد، خیلی کمتر از احادیث افتائی است.

۳) ملاحظه شرایط پرسش‌گر نیز از مواردی است که در روایات افتائی باید رعایت شود، این در حـالی است که در روایات تعلیمی چنین ملاحظه‌ای وجود ندراد.

۴) در روایات تعلیمی، اگر وجوب تخییری مطرح است، همه شقوقش مطرح می‌شود، امـا در روایـات افتایی، به حسب شرایط پرسش‌گر، در اکثر اوقات، فقط یکی از شقوی واجب تخییری مطرح می‌شود.

۵) گاهی اوقات به واسطه انحصارِ خارجی، ذکرِ برخی قیدها در احادیث افتـائی لغـو اسـت؛ ایـن در حالی است که در احادیث تعلیمی، چنین قیودی مطرح می‌گردد.

۶) در مواردی که پرسش‌گر حکم مسئله را خودش در مقام پرسش مطرح می‌کند، امام (ع) در پاسخ با تأیید سخن او، دیگر شقوق مسئله را بیان نمی‌کند.

۷) در احادیث افتائی ذکرِ برخی فرض‌های نادر و شاذ، مستهجن و قبیح اسـت، لـذا عـدم ذکـرِ قیـد،

مستلزم اطلاق نیست؛ اما در احادیث تعلیمی چنین استهجانی وجود ندارد و عدم ذکرِ قید، نشانه اطلاق حدیث است.

نکتهٔ دوم: بررسی چند اشکال

اشکال اول: با توجه به این تقسیم‌بندی، احادیث تعلیمی، با این مشکل مواجه می‌شوند که چون امام (ع) در مقام بیان نبوده است، نمی‌توان مطابق مقدمات حکمت از آن اطلاق‌گیری کرد.

پاسخ: پس از فحص از مخصص، می‌توان از اطلاق این روایات استفاده کرد. زیرا ائمه (ع) در مقام تعلیم، قواعد کلی را بیان می‌کردند و به مخصصات منفصل اعتماد می‌کردند. یعنی می‌دانستند که اصحاب فقیه، پس از شنیدن این دسته احادیث، برای افتاء به دیگران یا در مقام عمل شخصی‌شان، به دنبال مخصصات احتمالی می‌گردند و سپس به آن عمل می‌کنند. لذا پس از فحص از مخصصات و دست نیافتن به مخصص منفصل، می‌توان به اطلاق این روایات استناد کرد.

اشکال دوم: این تقسیم‌بندی در میان قدما و متأخرین اصلاً مطرح نبوده است؛ لذا ممکن است چنین تقسیم‌بندی غلط باشد.

پاسخ: این تقسیم‌بندی مطابق شواهد و رخدادهای تاریخی است، یعنی در عالم اثبات و خارج مشاهده می‌کنیم که احادیث منقول از ائمه (ع) همین‌گونه است. تلاش فقها و اصولیان شیعه که سالیان زیادی این دانش را پرورش داده‌اند و به دست ما رسانده‌اند، بی‌گمان نزد خداوند متعال مأجور است و برای ما نیز قابل استفاده و تحسین است، اما دلیل نمی‌شود که چون این تقسیم‌بندی، شهرت نیافته است، ما نیز آن را کنار بگذاریم. البته در میان متقدمان مانند شیخ طوسی، چنین ارتکازی وجود داشته است که در بحث‌های بعدی به آن اشاره خواهد شد. و حتی در برخی روایات نیز به مطالبی اشاره شده است که می‌تواند مؤید این تقسیم‌بندی باشد.

توجه به این نکته شایسته است که فقها برخی احادیث افتایی را با عنوان «قضیة فی واقعة» (صاحب جواهر، ۴/ ۷ و ۲۶۹) یا «قضیة شخصیة» (محقق داماد، ۱/ ۱۴ و ۲۱۷ و ۳۸۰) از آن تعبیر کرده‌اند. البته این بدان معنا نیست که مراد فقها از دو عبارت مذکور، همان احادیث افتایی باشد که تا کنون بیان شده است. اما می‌توان این دسته احادیثی که با بسیاری از قواعد و ضروریات فقه ناسازگار است را نوعی حدیث افتائی به شمار آورد که با توجه به شرایط خاص قضیه، ائمه (ع) آن حکم را بیان کرده‌اند.

اشکال سوم: در روایات افتائی، گاهی مشاهده می‌کنیم برخی خصوصیات مطرح شده است در حالی که در روایت دیگر، چنین خصوصیاتی مطرح نشده است و این مستوجب فوت مصلحت است. برای مثال شخصی از حضرت می‌پرسد من مرتکب فلان گناه شده‌ام، حضرت به وی می‌فرماید: «یک برده آزاد کن»؛ در حالی که حضرت در پاسخ به شخص دیگری که همان پرسش را مطرح می‌کند، می‌فرماید: «یک برده

مؤمن آزاد کن». به هر حال کدام صحیح است؟

پاسخ: فقها و اصولیان این‌گونه احادیث را حمل بر استحباب می‌کنند. یعنی صفت ایمان، مستحب است و ائمه (ع) با توجه به شرایطی که شخص مخاطب و زمان و مکان داشته است، صلاح دیده‌اند که این وصف را بیان کنند یا از بیان آن خودداری کنند و این تفویت مصلحت فراوانی به همراه ندارد. (محمدسعید حکیم،۱/ ۲۷۹؛ سیدمصطفی خمینی، تحریرات فی الأصول، ۵/ ۳۶۳؛ مغنیه،۲۰۱؛ مروارید،۵).

طرح بحث

برای عام و خاص منفصل، سه حالت اصلی متصور است: اول: هر دو افتایی؛ دوم: هر دو تعلیمی؛ سوم: یکی افتائی و دیگری تعلیمی. که هر کدام از این سه حالت، به صورت‌های ذیل قابل تصور و تقسیم است:

۱. متوافق الظاهر؛

۲. متنافی الظاهر؛ که این صورت، چند حالت دیگر دارد که عبارت‌اند از:

۲/۱. دلیل دوم، نسبت به دلیل اول، لسان دارد؛

۲/۲. دلیل دوم، نسبت به دلیل اول، لسان ندارد؛ که این صورت نیز دلیل دوم یا قبل از فرارسیدن زمان عمل به دلیل اول است یا بعد از فرا رسیدن زمان عمل به دلیل اول می‌باشد.

با توجه به ادله «ارث‌بری زن از عقار» آن بخش از مبحث عام و خاص منفصل به کار می‌آید که عام مقدم و خاص مؤخر و هر دو تعلیمی و متنافی الظاهر باشند و دلیل‌ها نسبت به هم لسان نداشته باشند و خاص پس از عمل به عام، صادر شده است.

مثال: مرجع تقلیدی در درس خارج ابتدا بگوید: «هرگاه مقداری میوه پیدا کردی، لازم نیست اعلام کنی، بلکه می‌توانی آن را برداری و بخوری.» و در مرتبهٔ دیگر چنین بگوید: «هر چیزی که پیدا کردی، نشانه‌ای دارد که به‌واسطه آن می‌تواند صاحبش را پیدا کنی، باید یک سال اعلان کنی و پیش از یک‌سال حق نداری از آن استفاده کنی.»

نحوهٔ مواجهه عرف: در این فرض، چون دلیل دوم پس از فرارسیدن زمان عمل به دلیل اول صادر شده است، عرف میان دو دلیل، رابطه تعارض برقرار می‌کند که در شرع راه خروج از این تعارض، مراجعه به قواعد باب تعادل و تراجیح است که در مسئلهٔ ذیل، به آن اشاره می‌شود.

ارث‌بری زوجه از عقار

پس از تشکیل کانون و نهاد خانواده توسط یک مرد با یک زن، احکام متعدد فقهی برای تنظیم صحیح

روابط این دو نفر با یکدیگر، تحقق می‌یابد و پیش می‌آید. یکی از آن احکام بحث ارث‌بری ایـن دو نفـر از یکدیگر است. که در ادامه به مباحث مختلف مربوط به این مسئله، اشاره می‌شود.

۱. ادله نقلی ارث زن

در آیات قرآنی، سخنی از محدودیت «عقار» مطرح نیست، در واقع قرآن، با لفظ «لهنّ الرّبع ممّا ترکتم إن لم یکن لکم ولد فإن کان لکم ولد فلهنّ الثّمن ممـا تـرکتم» (نسـاء: ۱۲)، همـه مـاترک میـت را تقسـیم می‌کند.

چهار دسته روایت در زمینهٔ ارث‌بری زن از عقار، مطرح شده است که عبارت‌اند از:

در روایات دسته اول، تصریح شده بود که زن و مرد، همانند یکدیگرند و از همه ماترک ارث می‌برنـد و این قول باطل است که زن از زمین ارث نبرد. مانند صحیحه فضل بن عبدالملک یا ابن ابی یعفور (طوسی، تهذیب الأحکام، ۹/ ۳۰۰؛ حر عاملی، ۲۶/ ۲۱۲).

روایات دسته دوم یا مطلق بودند و یا راه تقسیم سهام را بیان می‌کردند و در مقام بیان این نکته بودند کـه عول باطل است و سهام زن و شوهر نیز از مقدار منصوص در قرآن کم تر نمی‌شود. از مجموع آن‌ها استفاده می‌شد، زنان از تمامی (ماترک) ارث می‌برند و نظر روایات بیان کننده سهام، ارث بردن زن، از همـه دارایـی شوهر است. مانند صحیحه ابو بصیر، (حر عاملی،۲۶/ ۲۰۳) موثقـه محمـد بـن نعـیم (طوسـی، تهـذیب الأحکام، ۹/ ۲۹۶).

دسته سوم فقط صحیحة ابن اذینه[۵] (طوسی، تهذیب الأحکام، ۹/ ۳۰۱؛ حر عاملی،۲۶/ ۲۱۳) بود کـه در ارث‌بری زن از عقار تفصیل قائل شده بود، میان صاحب فرزند با کسانی که فرزند ندارند.

دسته چهارم: روایاتی بود که زن را از بخشی از ارث محروم می‌کرد که آن‌ها دو بخش بود:

الف. روایـاتی کـه دارای تعلیـل بـود و زن را بیگانـه و شـوهر جدیـد وی را فاسـد کننـده امـوال ورثـه می‌دانستند. مانند صحیحة محمد بن مسلم و زراره (کلینی،۷/ ۱۲۹؛ حر عاملی، ۲۶/ ۲۰۸).

ب. روایاتی که زن را به طور کلی، از زمین خانه یـا مسـتغلات، یـا هـر دو، محـروم می‌کردنـد. ماننـد صحیحه زراره، صحیحه محمد بن مسلم، صحیحه محمـد بـن مسـلم و زراره (کلینـی،۷/ ۱۲۷؛ طوسـی، تهذیب الأحکام، ۹/ ۲۹۸؛ و۳۰۰؛ حر عاملی،۲۶/ ۲۰۵ – ۲۱۰).

۲. ارث همسر در فتاوا

اقوال فقها به شرح ذیل است:

۱. زن فقط از خانه، ارث نمی‌برد، بلکه به اندازه حقی که از آن‌ها دارد، از قیمـت سـاختمان و ابـزار و

---

۵. لازم به یاد آوری است، این حدیث موقوفه است.

وسائل به وی داده می‌شود، و از قیمت عرصه چیزی به او تعلق نمی‌گیرد (علم الهدی، الانتصار، ۵۸۵؛ مفید، ۶۸۷؛ ابن ادریس،۳/ ۲۵۹؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ۹/ ۵۲؛ خمینی، روح الله، توضیح المسائل، ۵۹۱؛ محمد فاضل لنکرانی، رساله توضیح المسائل، ۵۱۴؛ همو، جامع المسائل، ۱/ ۴۶۵؛ سبحانی، نظام الإرث، ۳۲۱؛ هاشمی شاهرودی، ۴۹؛ محمد اسحاق فیاض،۳۴۴).

۲. زن از زمین خانه، باغ، زراعت و زمین‌های دیگر ارث نمی‌برد، اما از ساختمان و زراعت و درختان و چیزهای دیگر که بر روی زمین استقرار دارد ارث می‌برد و ورثه دیگر می‌توانند این چیزها را قیمت کرده و سهم زن را از قیمت آن‌ها بپردازند و زن باید آن را بپذیرد. (طوسی، الخلاف، ۴/ ۱۱۶، مسأله ۱۳۱؛ ابوالصلاح حلبی،۳۷۴؛ کاشف الغطاء،۵۶؛ امام خمینی، توضیح المسائل محشی، ۲/ ۷۴۱؛ جواد تبریزی،۱/ ۴۰۹؛ وحیدخراسانی، ۵۸۵؛ شبیری زنجانی،۶۲۴؛ ناصر مکارم شیرازی، رساله توضیح المسائل، ۴۶۸؛ همو، احکام بانوان، ۲۳۴).

۳. زوجه اگر فرزندار باشد از عین همه اموال منقول و غیر منقول و اگر بی فرزند باشد از عین اموال منقول و قیمت اموال غیر منقول ارث می‌برد (بن بابویه،۴/ ۳۴۹؛ طوسی، النهایة، ۳/ ۲۱۰؛ ابو الحسن شعرانی،۲/ ۶۶۸؛ هاشمی شاهرودی، ۶۰).

۴. زن اگر از میت فرزند داشته باشد، از عینِ همه ماترک ارث می‌برد و اگر ندارد از قیمت و عینِ هیچ زمینی میراث نمی‌برد اما از قیمت عمارت بناء، درختان و آلات میراث می‌برد (ابن براج،۲/ ۱۴۱؛ ابن‌حمزه، ۳۹۲؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ۳/ ۳۷۶؛ محقق حلی،۴/ ۲۸؛ مجلسی، محمدتقی، ۱۸۹).

۵. زن از عین همه ماترک، خواه زمین یا اثاث یا هر چیز دیگری باشد، ارث می‌برد (نعمان بن محمد، ۲/ ۳۹۶؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ۹/ ۵۲؛ غروی، ۸۰).

۶. زوجه خواه دارای فرزند از شوهرش باشد یا نباشد، از قیمت زمین ـ خواه زمین خانه یا مغازه یا زمین باغ یا مزرعه باشد ـ ارث می‌برد (اردبیلی،۱۱/ ۴۴۲ – ۴۵۰؛ یوسف صانعی، استفتائات قضایی، ۲/ ۳۸۷؛ احمد عابدینی، شماره ۱۵، ص ۱۲۵؛ پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری)[6]

خلاصة اقوال:

مطابق قول اول، زن فقط از زمین خانه محروم بود؛ مطابق قول دوم، زن از همه زمین‌ها محروم بود؛ مطابق قول سوم، زنی که از میت فرزند ندارد، از قیمت اموال غیر منقول ارث می‌برد نه از عین آن؛ مطابق قول چهارم، زن اگر از میت فرزند نداشت، از قیمت و عین زمین محروم می‌شد؛ مطابق قول پنجم، زن

---

٦. برای اطلاع از سه فتوای دیگر، ر.ک: محمد تقی بهجت، رساله توضیح المسائل، ۴۴۹؛ همو، استفتاءات، ۴/ ۴۱۹؛ منتظری، رساله استفتاءات، ۲/ ۴۹۴ و ۳/ ۴۶۱؛ همو، معارف و احکام بانوان، ۴۴۶؛ لطف الله صافی گلپایگانی، جامع الأحکام، ۲/ ۲۲۳.

مطلقهٔ از عین همه اموال ارث می‌برد؛ مطابق قول ششم، زن از قیمت همه اموال، ارث می‌برد.

۳. رویکرد نظرات اصولی

در ذیل ابتدا مطابق نظرات مطرح شده در قسمت اصولی مقاله، این مسئلهٔ فقهی بررسی می‌شود و در بخش بعدی تطابق نظرات اصولی و فقهی ایشان، بررسی خواهد شد.

نظریه اول: هیچ تعارضی میان مخصص منفصل و عام وجود ندارد و خاص مقدم می‌شود یا عام را بر خاص حمل می‌کنیم.

مطابق این نظریه، باید خاص (عدم ارث بری زن از عقار) بر عام (ما ترکتم) و (یرثها و ترثه من کل شیء ترک و ترکت) مقدم داشت و گفت: زن از عقار ارث نمی‌برد. البته لازم به یاد است که میان این دسته روایات نیز، عام و خاص است، روایاتی که به طور کلی، از زمین خانه یا مستغلات، محروم می‌کردند با روایاتی که زن را از ارث بردن همه زمین‌ها، محروم می‌داند. لذا باید خاص (محرومیت از زمین خانه یا مستغلات) بر عام (همه زمین‌های خانه، مستغلات، روستاها و ...) مقدم شود.

نظریه دوم: اگر خاص نسبت به عام، لسان نداشته باشد، میان عام و خاص منفصل، رابطه تعارض برقرار است؛ اما در صورتی که خاص نسبت به عام، لسان داشته باشد، خاص مقدم است.

مطابق این نظریه، چون خاص (عدم ارث بری زن از عقار) نسبت به عام (ما ترکتم) و (یرثها و ترثه من کل شیء ترک و ترکت) لسان ندارد، میان دو دسته حدیث تعارض برقرار می‌شود و باید به قواعد تعادل و تراجیح مراجعه کرد که مطابق نظر برخی مهم‌ترین ملاک ترجیح حدیث به حدیث دیگری، موافقت با کتاب است. در محل بحث ما نیز چون روایت خاص، مخالف روایت عام است، باید کنار گذاشته شود و مطابق عموم آیه و حدیث عام، عمل کرد و زن از عقار مطلقهٔ، خواه زمین خانه یا باغ و ... ارث ببرد. اگر مخالفت با عامه را ملاک تعیین حدیث بدانیم، اینجا چون روایات عدم ارث بری زن از عقار، مخالف عامه است، بر روایات ارث‌بری زن از عقار، مقدم خواهد بود و بر آن ترجیح پیدا می‌کند.

نظریه سوم: به یکی از آن دو عمل می‌کنیم، زیرا دلیلی بر انتخاب یکی از اطراف وجود ندارد.

مطابق این نظریه، مجتهد مخیر است میان عمل به خاص (عدم ارث بری زن از عقار) و عمل به عام (ما ترکتم) و (یرثها و ترثه من کل شیء ترک و ترکت) و هر کدام را مطابق «بأیهما اخذت من باب التسلیم» (کلینی،۱/ ۶۶) انتخاب کند صحیح است و برای مقلدان ایشان حجت خواهد بود.

نظریه چهارم: اگر تقدیم خاص، باعث تخصیص اکثر شود، رابطه متعارضین حاصل می‌شود وگرنه خاص مقدم است.

مطابق این نظریه، باید دید اکثریت دارایی مردم عصر حضور، منقولات بوده است یا غیر منقولات؛ در

صورتی که منقولات اکثر دارایی مردم را تشکیل می‌داده است، در اینجا خاص (عدم ارث بری زن از عقـار) مقدم می‌شود اما اگر اکثرِ دارایی مردم، غیرمنقولات بوده باشد، در اینجـا رابطـه تعـارض برقـرار می‌شـود و همانند نظریه دوم باید عمل کرد.

نظریه پنجم: اگر خاص، بعد از عام صادر شده باشد، هیچ تعارضـی میـان مخصـص منفصـل و عـام وجود ندارد، بلکه عام ظاهر و خاص اظهر است. اما در صورتی که خاص زودتر صادر شده باشد، عـام بـر خاص حمل نمی‌شود بلکه رابطه ناسخ و منسوخ اجرا می‌شود.

مطابق این نظریه، محل بحث ما که خاص (عدم ارث بری زن از عقار) پس از عام (مـا تـرکتم) صـادر شده است، باید خاص مقدم شود و همانند نظریه اول باید عمل کرد.

۴. بررسی پای‌بندی بر دیدگاه اصولی در مقام افتاء

با توجه به نظرات فوق الذکر، چهار رویکرد کلی باید نسبت به روایات این باب مطرح شود:

رویکرد اول: تقدیم خاص که نظر مشهور (مطابق نظر اول و پنجم) بود. لذا در میـانِ متـأخران، همـین نظریه ارث نبردنِ زن از عقار، نیز مشهور است.

رویکرد دوم: باید میانِ دو دسته حدیث خاص و عام، تعارض برقرار کرد و با توجه به موافقت احادیـث عام با قرآن، باید آن را ترجیح داد.

رویکرد سوم: مجتهد مخیر است میانِ عمل به هر دسته از این احادیـث کـه از بـاب تسـلیم، انتخـاب می‌کند.

رویکرد چهارم: با توجه به اینکه در عصر صدورِ روایات، اکثر دارایی مردم عرب، شتران بوده است (ابن اثیر جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ۴/ ۳۷۳) و زمین نزد ایشان ارزش چنـدانی نداشـته اسـت، تخصیصِ روایات عام (ترثه و یرثها) اشکالی ندارد و باید روایـات خـاص (عـدم ارث‌بـری زن از عقـار) را مقدم داشت.

همچنین با توجه به اینکه اکثر زمین‌های مردم غیر مسکونی بوده است، باز باید روایات «عدم ارث‌بری از زمین مسکونی» بر روایات «عدم ارث‌بری از همه زمین‌ها» مقدم شود و حکم به ارث نبردنِ زن از زمـینِ مسکونی داد.

۵. قول مختار

با توجه به مبنای اصولی که در فصل قبل اتخاد کرده‌ایم، در این مورد باید مطـابق همـان شـیوه در ایـن مسئله نیز پیش برویم و مشخص کنیم، مطابقِ آن مبنا، چه حکمی برای این فرع فقهی استخراج می‌شود.

آیة قرآنی که مربوط به بحث ارث‌بری همسران از یکدیگر بود که بـه صـورت مطلـق از عبـارت «ممـا

ترکتم». پس از این آیه، روایاتی از ائمه (ع) نقل شده است که در چهار دسته ارائه شد، سه دسته از آن که روایات معتبر و صحیح در آن بود و یک دسته هم، یک روایت موقوفه صحیح داشت.

روایات دسته اول (صحیحة فضل بن عبدالملک یا ابن ابی یعفور) که تصریح به ارث بردن زن از عقار می‌کرد، اطلاق روایات دسته دوم (مانند صحیحة ابوبصیر) که نسبت به ارث‌بری زن از عقار اطلاق داشت. روایات دسته سوم (موقوفه ابن اذینه) که بر محرومیت زوجة بدون فرزند از برخی موارد دلالت می‌کرد و روایات دسته چهارم (مانند صحیحه محمد بن مسلم و زراره) که با ذکرِ دلیل یا بدونِ ذکرِ دلیل بر محرومیت زن از عقار، دلالت می‌کرد.

در مورد این احادیث توجه به نکات ذیل، قابل توجه است:

۱. راویانِ اصلی آن، از فقهای اصحاب هستند، لذا روایت ایشان، تعلیمی است.

۲. غیر از موقوفه دسته سوم، بقیه از امام صادق (ع) نقل شده است. این موقوفه نیز چون ابن اذینه، از اصحاب امام صادق و کاظم (ع) است (نجاشی، ۲۸۴) و مطابق عده‌ای از پژوهشگران این حدیث از معصوم (ع) صادر شده است. (سیدمحمود هاشمی شاهرودی، ۴۸)

۳. دسته سوم، با توجه به موقوفه بودن و عدم احرازِ نقل از معصوم (ع) برای نگارندگان، از حجیت ساقط است.

۴. سه دسته دیگر در دو گروه عام «ارث‌بری از همه ماترک» و خاص «عدم ارث‌بری از عقار» گنجانده می‌شوند.

۵. ادله نسبت به یکدیگر لسان ندارند و متنافی الظاهر هستند.

با توجه به نکات فوق، لازم است قواعد «عام و خاص منفصلی که هر دو تعلیمی‌اند» در اینجا اجرا شود. چنانکه در قسمت سابق مطرح شد، بی‌گمان در اینجا عرف، به تعارض میان این دو بیان حکم می‌کند و برای فرار از این تعارض، ناگزیر از مراجعه به مرجحات باب تعادل و تراجیح هستیم. البته در اینجا نمی‌توان مطابق هیچ یک از مبانی اصولیان در بحث نسخ، قائل به نسخ شد، زیرا تاریخ صدور روایات مجهول است.

پس از مراجعه به روایات تعادل و تراجیح، از آنجا که مهم‌ترین دلیل صحت و ترجیح حدیث، در درجة اول، موافقت با کتاب است، باید روایات دسته اول و دوم را ترجیح داد و به ارث بردن زن از جمیع ماترک، از جمله زمینِ مسکونی، زمین باغ، زمینِ تجاری و هوایی آن، حکم داد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از بررسی نظرات اصولیان در بحث عام و خاص منفصل، به این نتیجه رسیدیم که

نحوه مواجهه عرف با عام و خاص منفصل، در همه جای یکسان نیست، بلکه در موارد مختلف، به گونه‌های متفاوتی برخورد می‌کند. برای تشخیص نحوه مواجهه عرف، روایات را به دو دسته افتایی و تعلیمی تقسیم کردیم. هر کدام از این دو دسته، چندین حالت مختلف داشت اما با توجه به ادله «ارث‌بری زن از عقار» آن بخش از مبحث عام و خاص منفصل به کار می‌آید که عام مقدم و خاص مؤخر و هر دو تعلیمی و متنافی الظاهر باشند و دلیل‌ها نسبت به هم لسان نداشته باشند و خاص پس از عمل به عام، صادر شده است. که در این مورد، عرف رابطه تعارض میان عام و خاص منفصل تعلیمی برقرار می‌کرد که ناگزیر از مراجعه به قواعد باب تعادل و تراجیح هستیم.

در ادامه این مطلب را در یکی از مسائل چالش برانگیز فقهی پیاده کردیم و ضمن بررسی رویکرد نظرات اصولی، به مقدار پای‌بندی اصولیان به مبانی‌شان، در دانش فقه اشاره کردیم و سپس مطابق مبنای اتخاذی در بحث اصولی به این نظر رسیدیم که پس از مراجعه به روایات تعادل و تراجیح، از آنجا که مهم‌ترین دلیل صحت و ترجیح حدیث، در درجهٔ اول، موافقت با کتاب است، باید روایات دسته اول و دوم را ترجیح داد و به ارث بردن زن از جمیع ماترک، از جمله زمین مسکونی، زمین باغ، زمین تجاری و هوایی آن، حکم داد.

منابع

قرآن کریم.

ابن اثیر، مبارک بن محمد، ***النهایة فی غریب الحدیث و الأثر***، قم، اسماعیلیان، بی‌تا.

ابن ادریس، محمدبن احمد، ***السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی***، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۰ ق.

ابن بابویه، محمدبن علی، ***من لا یحضره الفقیه***، تصحیح علی‌أکبر غفاری، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

ابن‌براج، عبدالعزیزبن نحریر، ***المهذب***، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۶ ق.

ابن‌حمزه، محمدبن علی، ***الوسیلة إلی نیل الفضیلة***، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ ق.

آشتیانی، محمدحسن‌بن‌جعفر، ***بحر الفوائد فی شرح الفرائد***، بیروت، بی‌نا، ۱۴۲۹ ق.

بهجت، محمدتقی، ***استفتائات***، قم، دفتر معظم له، ۱۴۲۸ ق.

ـــــــــــــــ، ***رساله توضیح المسائل***، قم، شفق، ۱۴۲۸ ق.

تبریزی، جواد، ***استفتاءات جدید***، قم، سرور، ۱۳۸۵ ش.

تهرانی نجفی، هادی بن محمد امین، ***محجة العلماء***، تهران، بی‌نا، ۱۳۲۰.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ***الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة***، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ ق.

حائری یزدی، عبدالکریم، ***درر الفوائد***، قم، بی‌نا، ۱۴۱۸ ق.

حرعاملی، محمد بن حسن، ***وسائل الشیعة***، قم، مؤسسة آل البیت (ع) لإحیاء التراث، ۱۴۱۴ ق.

حسینی، محمد، ***الدلیل الفقهی تطبیقات فقهیة لمصطلحات علم الأصول***، دمشق، بی‌نا، ۲۰۰۷ م.

خمینی، روح‌الله، ***التعادل و الترجیح***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۵.

ـــــــــــــــ، ***تحریر الوسیله***، قم، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۰ ق.

ـــــــــــــــ، ***تنقیح الأصول***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ ق.

ـــــــــــــــ، ***تهذیب الأصول***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۳ ق.

ـــــــــــــــ، ***توضیح المسائل (محشی)***، قم، نشر اسلامی، ۱۴۲۴ ق.

ـــــــــــــــ، ***جواهر الأصول***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶.

خمینی، مصطفی، ***الخیارات***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.

ـــــــــــــــ، ***تحریرات فی الأصول***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۸ ق.

ـــــــــــــــ، ***مستند تحریر الوسیلة***، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۲۰ ق.

روحانی، محمد، ***منتقی الأصول***، قم، دفتر معظم له، ۱۴۱۳ ق.

روزدری، علی، ***تقریرات آیة الله المجدد الشیرازی***، قم، مؤسسة آل البیت (ع) لإحیاء التراث، ۱۴۱۵ ق.

سبحانی، جعفر، ***الوسیط فی اصول الفقه***، قم، امام صادق (ع)، ۱۳۸۸.

ـــــــــــــــ، ***نظام الإرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء***، قم، امام صادق (ع)، ۱۴۱۵ ق.

سیستانی، علی، ***تعارض الادله***، مقرر سید هاشم هاشمی، نجف، بی‌نا، ۱۳۹۶ ق.

شبیری‌زنجانی، موسی، ***توضیح المسائل***، قم، سلسبیل، ۱۴۳۰ ق.

شعرانی، ابو الحسن، ***تبصرة المتعلمین فی أحکام الدین***، تهران، منشورات إسلامیة، ۱۴۱۹ ق.

شیخ بهائی، محمد بن حسین، ***زبدة الأصول***، قم، بی‌نا، ۱۴۲۳ ق.

صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام***، بیروت، دارالإحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱ م.

صافی گلپایگانی، لطف الله، ***جامع الأحکام***، قم، حضرت معصومه (س)، ۱۴۱۷ ق.

ـــــــــــــــــــــ، ***بیان الأصول***، قم، بی‌نا، ۱۴۲۸ ق.

صانعی، یوسف، ***استفتائات قضایی***، تهران، میزان، ۱۳۸۴.

صدر، محمد باقر، ***قاعدة لا ضرر و لا ضرار***، قم، دار الصادقین، ۱۴۲۰ ق.

طباطبایی حکیم، محمدسعید، ***المحکم فی أصول الفقه***، قم، مکتب آیت‌الله سید حکیم، ۱۴۱۴ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***الاستبصار فیما اختلف من الاثار***، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.

ـــــــــــــــــــــ، ***الخلاف***، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۷ ق.

ـــــــــــــــــــــ، ***العدة فی أصول الفقه***، قم، ستاره، ۱۴۱۷ ق.

________________، *النهایة فی مجرد الفتاوی*، بیروت، دار الاندلس، بی‌تا.

________________، *عدة الأصول*، محمد مهدی نجف، قم، مؤسسة آل البیت (ع)، ۱۰۸۹ ق.

________________، *تهذیب الاحکام*، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

عابدینی، احمد، «ارث زنان ازهمه دارایی شوهر یا بخشی از آن؟»، *کاوشی نـو درفقـه اسـلامی*، قـم، شـماره ۱۵، ۱۳۷۷.

عراقی، ضیاء الدین و نائینی، محمدحسین، *الرسائل الفقهیة*، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع)، ۱۴۲۱ ق.

عراقی، ضیاء الدین، *نهایة الأفکار*، مقرر محمد تقی بروجردی نجفی، قم، نشر اسلامی، ۱۳۸۳.

علامه حلی، حسن بن یوسف، *تحریر الأحکام الشرعیة علـی مـذهب الإمامیـة*، قـم، مؤسسـه امـام صـادق (ع)، ۱۴۲۰ق.

________________، *قواعد الاحکام*، قم، مؤسسه نشر الاسلامی، ۱۴۱۵ ق.

________________، *مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

________________، *نهایة الوصول الی علم الأصول*، قم، بی‌نا، ۱۴۲۵ ق.

علم‌الهدی، علی‌بن حسین، *الانتصار فی انفرادات الإمامیة*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.

________________، *الذریعة إلی أصول الشریعة*، تصـحیح و تقـدیم و تعلیـق أبـو القاسـم گرجـی، تهـران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.

فاضل لنکرانی، محمد، *القواعد الفقهیة*، قم، فقه ائمة اطهار (ع)، ۱۳۸۸.

________________، *رساله توضیح المسائل*، قم، فقه ائمة اطهار (ع)، ۱۴۲۶ ق.

فیاض، محمد اسحاق، *رساله توضیح المسائل*، قم، مجلسی، ۱۴۲۶ ق.

کاشف الغطاء، جعفر، *زمین و تربت حسینی*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی‌تا.

کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح وتعلیق علی أکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳.

گلپایگانی، محمدرضا، *الدر المنضود*،، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۲ ق.

لاری، عبدالحسین، *تقریرات فی اصول الفقه*، جهرم، کنگره بزرگداشت آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری، ۱۴۱۸ ق.

مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، *یک دوره فقه کامل فارسی*، تهران، فراهانی، ۱۴۰۰ ق.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

محقق داماد، سیدمحمد، *کتاب الحج*، چاپخانه قم، بی‌نا، ۱۴۰۱ ق.

محقق‌حلی، جعفربن‌حسن، *شرایع الاسلام فی الحلال و الحرام*، قم، امیر، ۱۴۰۹ ق.

محمدی بامیانی، غلامعلی، *دروس فی الرسائل*، قم، المفید، ۱۹۹۷ م.

________________، *دروس فی الکفایة*، بیروت، بی‌نا، ۱۴۳۰ ق.

مرتضی زبیدی، محمدبنمحمد، *تاج العروس من جواهر القاموس*، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ ق.

مروارید، مهدی، *موجبات الاختلاف الموهوم بین الراویات*، مشهد، بی‌نا، ۱۳۹۰.

مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، قم، بی‌نا، ۱۳۷۵.

مغنیه، محمد جواد، *علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۵ م.

مفید، محمدبن محمد، *المقنعة*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*، تحقیق مجتبی عراقی و علی پناه اشتهاردی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، *احکام بانوان*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۸ ق.

ــــــــــــ، *انوار الأصول*، قم، مدرسه امام علی بن ابی‌طالب (ع)، ۱۴۲۸ ق.

ــــــــــــ، *رساله توضیح المسائل*، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (ع)، قم، ۱۴۲۹ ق.

منتظری، حسین‌علی، *رساله استفتاءات*، قم، دفتر معظم له، ۱۳۸۰.

ــــــــــــ، *معارف و احکام بانوان*، قم، مبارک، ۱۴۲۷ ق.

موسوی غروی، محمدجواد، *فقه استدلالی در مسائل خلافی*، تهران، اقبال، ۱۳۷۷.

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن، *القوانین المحکمة فی الأصول*، قم، بی‌نا، ۱۴۳۰ ق.

ــــــــــــ، *قوانین الأصول*، تهران، بی‌نا، ۱۳۷۸ ق.

نائینی، محمدحسین، *اجود التقریرات*، انتشارات مصطفوی، قم، ۱۳۶۸.

ــــــــــــ، *فوائد الاصول*، مقرر محمدعلی کاظمی خراسانی، قم، مصطفوی، ۱۴۰۴ ق.

نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، نشر اسلامی، ۱۳۷۴ ش.

هاشمی شاهرودی، محمود، «میراث زوجه از اموال غیر منقول (۱)»، *مجله فقه اهل بیت (ع)*، قم، شمارهٔ ۴۹، ۱۳۸۶.

وحیدخراسانی، حسین، *توضیح المسائل*، قم، مدرسه امام باقر (ع)، ۱۴۲۸ ق.

یزدی، محمدکاظم‌بن عبدالعظیم، *العروة الوثقی* (محشی ۵ مرجع)، قم، فقه الثقلین، ۱۳۸۵.

ــــــــــــ، *العروة الوثقی* (محشی)، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۹ ق.